در تاریخ ۰۹ آبان ۱۴۰۳
آیات و روایات حکومت در اسلام

جلسه 5

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ للّه رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

مقدمه

محل بحث پاسخ به این شبهه بود که در زمان غیبت تقیه واجب است. اقتضای وجوب تقیه آن است که شیعیان و مسلمانان در مقابل طواغیت زمان، سکوت کرده و قیام نکنند. به بیان دیگر قیام در مقابل طاغوت در زمان غیبت، باطل و غیر جایز است؛ چون برخلاف تقیه است.

بیان شد که برای پاسخ از این شبهه، باید مفهوم تقیه را در اصطلاح شرع و بر اساس منابع دینی و متون شرعی بررسی کنیم. به این نتیجه رسیدیم که تقیه یک معنای جزئی محدودی ـ که بگوئیم در بعضی از شرایط وجود دارد ـ، نیست. تقیه معنای وسیعی دارد و آن این است که گاهی سکوت در مقابل ظالم، مصداق تقیه است و گاهی قیام در مقابل طاغوت، مصداق تقیه است. بنابراین برای تقیه یک معنای شرعی در دین وجود دارد که به لحاظ مصداق وسیع بوده و در برخی موارد سکوت در مقابل ظالم و در برخی موارد، قیام در برای او را هم شامل می‌شود.

سایر روایات تقیه

شواهدی را برای این معنا از تقیه ذکر کردیم. بعضی از روایات دیگر هم در این زمینه وجود دارد که از روایات قبلی از یک جهت شاید مهم‌تر باشند.

یک. مرحوم مجلسی در بحارالانوار از رسول اکرم 6 آورده است که: «مَثَلُ مُؤْمِنٍ لاَ تَقِيَّةَ لَهُ كَمَثَلِ جَسَدٍ لاَ رَأْسَ لَهُ».[1]یعنی تقیه یک عنوان رئیسیه دین می‌شود. رأس از اعضای رئیسیه بدن است. اگر کسی دست یا پا نداشته باشد، می‌تواند زندگی کند، اما اگر کسی سر نداشته باشد، نمی‌تواند زندگی کند. این روایت حاکی از آن است که تقیه به منزله رأس إلی الجسد است. بنابراین اگر تقیه نباشد ایمان نیست.

دو. از امام مجتبی 7 نقل شده است که: «إِنَّ التَّقِيَّةَ يُصْلِحُ اللَّهُ بِهَا أُمَّةً لِصَاحِبِهَا».[2] امور یک امت با تقیه اصلاح می‌شود. اگر روش تقیه در میان امت باشد، فساد در آن امت از بین می‌رود و اصلاح می‌آید و حکومت به نحو شایسته در آن امت قرار خواهد گرفت.

سه. امیرالمؤمنین 7 می‌فرماید: «التَّقِيَّةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ»[3] زمان رسول اکرم 6 یا امیرالمؤمنین7، تقیه وجود داشت. حتی سکوت و خانه‌نشینی بیست و پنج ساله‌ی امیرالمؤمنین7 برای حفظ اسلام نیز، عنوان تقیه را دارد. اشتباه اصلی، تقلیل معنای تقیه به یک معنای خیلی جزئی ـ یعنی تقیه خوفی ـ، است. اوایل انقلاب مرحوم والد ما رضوان الله علیه یک رساله مختصری راجع به تقیه مداراتی نوشته بودند. روحانیونی که به حج می‌رفتند، آنجا گفته بودند که این موضوع باید برایشان روشن باشد و ایشان به قلم شریف خودشان یک رساله فارسی نوشتند. ایشان تقیه را تقسیم می‌کنند به اینکه یا خوفی است؛ مثل آنجایی که آدم جانش در خطر است ولو کفر و شرک بگوید برای اینکه جانش را حفظ کند. یا کتمانی یعنی کتمان اسرار ائمه

معصومین: است؛ مکلف باید تقیه کند. هر سرّی از اسرار ائمه و هر مقامی از مقامات ائمه را برای همه کس نگوی.، در جای خودش، آن مخاطب مناسب خودش را انتخاب کند و فقط برای او بگوید. یک تقیه هم تقیه مداراتی است؛ در روایات فراوانی داریم که ائمه: می‌فرمایند در تشییع جنازه اهل سنت شرکت کنید؛ با اینها مراوده و رفت و آمد کنید؛[4] یعنی در عمل باید مدارات کرد که این یک عنوان عام دارد. مانند برخورد رسول خدا6 با مردم؛ یعنی حاکم باید با مردم مدارات کند. آن تعبیری که از خود پیامبر6 در همین روایت تقیه خواندیم که همان طوری که خدای تبارک و تعالی امر به نماز کرده امر به مدارات با مردم کرده است. در آن سطح بالا اول شخص عالم که رسول خداست باید با امت مدارات کند. همین طور کسی که وصیّ او هست و کسی که از جانب وصی او به عنوان خاص یا عام است، همین‌طور تا به ما طلبه‌ها برسد. باید با مردم مدارات کرد. یعنی وقتی انسان یک منکَری را می‌بیند یا ترک معروفی را از کسی می‌بیند در درجه اول نباید تند برخورد کند، با مدارات و نصیحت و توصیه، اینها همه تحت عنوان تقیه در می‌آید. خود مراتب امر به معروف و نهی از منکر در وِزان تقیه چیده شده است. پس این عنوان مدارات را دارد.

می‌توانیم شق چهارمی برای تقیه امیرالمؤمنین7 درست کنیم به نام تقیه حفظاً للدین. خود حضرت فرمود من دیدم اگر بخواهم دست به شمشیر ببرم اسلام که یک مولود جدید است از بین خواهد رفت برای حفظ این مولود سکوت کردم، «فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذًى»[5] که عنوان تقیه را دارد. سابقا بیان گردید که نظیر این تعبیر را که در مورد صبر هم داریم ـ نسبت صبر به دین مثل نسبت رأس به انسان است ـ، همین تعبیر راجع به تقیه هم آمده است. لذا سحن به گزافه نیست اگر بگوییم خود صبر یکی از وجوه تقیه است. صبر بر مصیبت، صبر بر مقابل معصیت و صبر بر طاعات و عبادات و... از وجوه تقیه است. اگر سئوال شود که چه کسی به این موارد تقیه گفته است؟ خواهیم گفت که لازم نیست کسی گفته باشد. حقیقتش همین است. صبر یکی از وجوه تقیه است.

تقیه یک استراتژی و یک روش بسیار مهمی برای حفظ دین است؛ هم برای حفظ دین و هم برای حفظ ایمان و هم برای حفظ جان آدم است. این تعبیر «التَّقِيَّةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ»[6] ظاهرش این است که تقیه از خود نماز بالاتر است؛ یعنی در ردیف افضل الاعمال قرار می‌گیرد. البته ممکن است گفته شود که در روایت «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي انْتِظَارُ الْفَرَجِ»[7] با اینکه «من» ندارد میگوئیم نسبی است. بنابراین افضلیت تقیه هم نسبی خواهد بود. یک بحثی را در سال اول کتاب الحج داریم، آنجا روایتی داریم که حج افضل از نماز است. گفتیم کیف الجمع؛ از یک طرف روایات فراوانی داریم که نماز افضل است و از یک طرف این می‌گوید حج افضل است؟ به همین نتیجه رسیدیم که این افضل‌های در روایات تماماً نسبی است، افضل حقیقی نیست. حال فرض کنیم در محل بحث ما نیز، تقیه افضل حقیقی نباشد، ضرری به مدعای ما نخواهد زد. زیرا به هر حال یکی از مهم‌ترین اعمال است؛ «التَّقِيَّةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ».

تفسیر مشهور از معنای تقیه

باید این نکته مورد توجه قرار گیرد که آن معنای از تقیه که متداول است و مشهور می‌گویند، برای یک افراد خاصی واقع می‌شود و برای همه واقع نمی‌شود. در حالی که ظاهر روایات تقیه این است که هر کسی یک نوع تقیه‌ای در موردش معنا دارد. صبر بر بلا، معصیت، اطاعت، از مصادیق تقیه است و این اختصاصی به افراد ندارد. روایت می‌فرماید: «التَّقِيَّةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ». بنابراین نمی‌توانیم بگوئیم، منظورش بعضی از افراد است! طبق آن معنایی که مشهور معتقد هستند، تقیه مثل حرج می‌ماند. حرج برای بعضی از افراد در بعضی از شرایط واقع می‌شود آیا می‌توانیم بگوئیم حرج در همه مؤمنین وجود دارد؟ نه، ضرر برای بعضی از افراد در بعضی از شرایط واقع می‌شود. نمی‌توانیم بگوئیم ضرر برای همه وجود دارد. همان روایاتی که می‌فرماید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»[8]یا «لا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ».[9]

بنابراین معنای وسیعی از این روایات فهمیده می‌شود. وقتی می‌گوید: «التَّقِيَّةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ» ظاهرش این است که تقیه برای بعضی از افراد نبوده و بلکه یا درباره همه افراد است. در حالی که آن تقیه‌ای که مشهور ذکر می‌کنند، برای بعضی از

افراد در بعضی از شرایط اتفاق می‌افتد. لااقل هر مؤمنی با یک نوع از انواع تقیه‌ای که بیان شد، سر و کار دارد.

مشهور اصل عدم تقیه را در یک نوع از تقیه مطرح می‌کنند نه در کل تقیه. در مباحث فقهی و اصولی می‌گویند باید جهت روایت را دید که اگر روایت تقیةً صادر شده به درد نمی‌خورد، شک می‌کنیم تقیةً بوده یا نه؟ اصل عدم تقیه است. اینها همه در یک نوع خاصی از تقیه است. اما پیرامون تقیه در این معنای وسیع، اصل عدم تقیه نداریم. به نظر می‌رسد علما به این مفهوم گسترده از تقیه توجه نکردند.

عمومیت معنای تقیه

جمله معروفی هست که ـ البته روایت نیست ولو اینکه بعضی‌ها می‌گویند روایت است ـ استر ذهبک و ذهابک و مذهبک.[10] این جمله حاکی از گستردگی معنای تقیه است. اینکه اگر مالی خدا به شما داد، سعی می‌کنید این را حفظ کنید که البته این را عقل می‌گوید و شرع هم روی آن صحه گذاشته است. شرع می‌گوید مال خود را به کسی نگو که چه چیزی دارم! مذهبت را به کسی نگو. فرض کنید یک کسی در توحید به یک مراتب بالایی می‌رسد، این را علنی نکند. سفری که می‌خواهی بروی به کسی نگو که چه زمانی می‌خواهم بروم و کجا می‌خواهم بروم؟ موضوع «استر ذهبک و ذهابک و مذهبک» برای همه اتفاق می‌افتد. راجع به ذهبک که همه دارند، چه کسی که وضع مالی خوبی دارد یا وضع مالی مناسبی ندارد. و حتی بچه‌ای که یک پول مختصری دارد از پدر و مادرش مخفی می‌کند.

امیرالمؤمنین 7 می‌فرماید: «عَلَى كُلِ عَالِمٍ أَنْ يَصُونَ بِالْوَرَعِ جَانِبَهُ»[11] این تقوای رایج اصطلاحی و از آن قوی‌تر، ورع است. تقوا اجتناب از محرمات است اما در ورع از شبهات هم باید اجتناب کرد، اینها از مصادیق تقیه به معنای کلی و عام است. وضوح این مطلب با اندکی تأمل قابل تصدیق است. ما نمی‌خواهیم جعل اصطلاح کنیم بلکه می‌گوییم تقیه ریشه قرآنی دارد چنانکه آیه «اِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً»[12] گواه بر این مدعاست. روایاتی که در این چند جلسه درباره تقیه خواندیم، یک معنای عام برای تقیه به دست انسان می‌دهد و نمی‌شود از آن، یک تقیه محدود خوفی یا محدود کتمانی یا محدود مداراتی با اهل‌سنت را استفاده کرد.

ما نسبت به کفار هم باید مدارات کنیم، آنچه پیامبر6 فرمودند: خدا همان طوری که من را امر کرده به صلاة، امر به مدارات کرده است؛ «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ»[13] و نمی‌گوید مدارات مع المسلمین. عقل هم همین را می‌گوید. البته نه در جایی که کافری دنبال هدم اسلام و از بین بردن آن باشد. مثل آمریکا و اسرائیل جنایتکار که خدا هر چه زودتر اینها را قلع و قمع کند، باید با اینها مقابله کرد و ریشه‌شان را زد. و لو این همه شهدا هم تقدیم اسلام شود. اگر این کار نشود، این‌ها چندین برابر این شهداء را از بین خواهند برد. رژیم صهیونیستی می‌خواهد غلبه و سیطره‌ی بر عالم پیدا کند ولو این سیطره به قیمت از بین بردن دو میلیارد مسلمان باشد. اصلاً بحث نیل تا فرات یک گوشه‌ای از اهداف اینهاست. الآن آمریکا در اختیار اینهاست، اروپا در اختیارشان است و بسیاری از رؤسای کشورهای اروپایی از مزدورها و از عوامل اینها هستند، همه را در اختیار دارند. اینها اگر به این نتیجه برسند که همه مسلمین را باید از بین ببرند برای اینکه سیطره پیدا کنند این کار را خواهند کرد. و لذا هم عقل و هم شرع ما را وادار می‌کند و بر ما لازم می‌کند که به هر طریق ممکن با اینها مقابله بشود. حالا کسی در ذهنش نیاید که مدارات یعنی حتی مدارات با اینها، مدارات با اینها حرام است و باید با اینها مقابله کرد. طبق معنایی که برای تقیه کردیم جهاد را به انواعه، جهاد ابتدایی برای این است که یک عده‌ای از رجال و نساء و وِلدانی که تحت پرچم شرک هستند را انسان نجات بدهد، جهاد ابتدایی برای کشورگشایی نیست و همه اینها عنوان تقیه‌ای را دارد، حالا ما این معنای وسیع را از روایات استفاده کردیم و این چند روایت را ضمیمه کردم برای اینکه محکم‌تر بشود، خودتان در روایات بگردید برای این عرض ما شواهد بهتری را پیدا می‌کنید.

در کشور ما اگر کسی زمزمه کرد که در مقابل اسرئیل نباید حرفی زد و این خلاف تقیه است. خواهیم گفت تقیه آنجائی است که

موجب حفظ دین باشد. الآن همه عقلا می‌گویند برای حفظ دین باید در مقابل اسرائیل ایستاد. در واقع آن کسی که نمی‌ایستد بر خلاف تقیه رفتار کرده است. هر مرحله‌ای را باید با خودش لحاظ کرد. به بیان دیگر هر تقیه ای را در رابطه با موردش باید لحاظ کرد. تقیه در مورد حفظ دین. ممکن است یک کسی در حفظ دین تقیه نداشته باشد اما تقیه خوفی داشته باشد.

حاصل آنکه از اینجا بحث شروع شد که اگر کسی تقیه خوفی نکرد و جانش از بین رفت، نمی‌توانیم بگوئیم لا ایمان له؟ پس در این روایات یک مرحله‌ی اعلایی از تقیه را بیان می‌کند. مرحله‌ی اعلا که حفظ دین است. ما هیچ چیزی نداریم که اینطوری بگوئیم که این روایات که می‌گوید: «لَا دِینَ لِمَنْ لَا تَقِیَّةَ لَهُ»، تناسب حکم و موضوع، تقیه‌ای را شامل می‌شود که موجب حفظ دین است. نه شامل تقیه مداراتی می‌شود و نه شامل تقیه خوفی می‌شود. موضوع و مصداق این روایات که می‌فرماید: «التَّقِیَّةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِینَ» در جایی است که برای حفظ دین و پای دین در کار باشد مؤمن ببیند چه وظیفه‌ای دارد و باید انجام بدهد. نمی‌توانیم قبول کنیم اگر یک شیعه‌ای تقیه خوفی نکرد و کشته شد، پای ولایت امیرالمؤمنین7 محکم ایستاد و جان داد، بگوئیم لا ایمان له! نمی‌شود گفت لا ایمان له شامل این نوع تقیه می‌شود.

بالأخره ما این معنا را از این روایات به دست می‌آوریم و می‌گوئیم این روایات فرد اعلای تقیه را بیان می‌کند که برای حفظ دین است. در نتیجه با این معنا نمی‌شود گفت سکوت فقط موجب حفظ دین است، در بعضی از شرایط سکوت موجب حفظ دین است و در بعضی شرایط قیام موجب حفظ دین است. زمان مرحوم آقای بروجردی سکوت موجب حفظ دین بوده و آقای بروجردی سکوت کرد. گرچه ایشان هم سکوت نکرد. یعنی یک جاهایی پیغام‌هایی را توسط امام به شاه می‌دادند. قبل از ایشان زمان مرحوم آقای حائری، زمان رضاخان قلدر علیه اللعن و العذاب باید سکوت می‌کردند، ما نگوئیم چون آقای حائری و بروجردی سکوت کردند پس اینها دین را از سیاست جدا می‌دانستند و ما تا آخر نباید در امور سیاسی دخالت کنیم. زمانه فرق می‌کند، آن زمان مرحوم آقای حائری اگر می‌خواست در مقابل رضاخان بایستد با آن ولع قدرتی که رضاخان داشت تمام حوزه را قلع و قمع می‌کرد. برای حفظ حوزه سکوت کرد اما در زمان امام رضوان الله علیه شرایط مهیا بود و ایشان در مقابل حکومت وقت ایستاد. معیار حفظ دین است، گاهی سکوت موجب حفظ دین است و گاهی هم قیام موجب حفظ دین است.

وَ صَلَّی الله عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِینْ

پاورقی

[1]. محمد تقی مجلسی، بحارالانوار، ج71، ص229.

[2]. همان، ج72، ص44.

[3]. محمد تقی مجلس، بحار الانوار، ج71، ص299.

[4] . محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج2، ص219.

[5]. محمد بن علی بن بابویه، معانی الاخبار، ص361.

[6]. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط ـ بیروت)، ج71 ؛ ص229

[7]. علی بن حسین بابویه، الامامة و التبصرة من الحیره، ص19.

[8]. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج16 ؛ ص204.

[9]. همان، ص 210.

[10]. با این عبارت در متون روایی شیعه، روایتی نداریم. اما قریب به این عبارت در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که؛ «فَاخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَ وَرِقَكَ» (نهج البلاغه، صبحی صالح، ص543).

[11]. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم ؛ ص678

[12]. آل عمران/ 28.

[13]. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج3، ص304.